

فاطمه سر رشته ایزد موسی*

چکیده

حدود سه دهه از فعالیت سازمان کنفرانس اسلامی می‌گذرد و این سازمان فرا منطقه‌ای تلاشهایی را برای ایجاد هماهنگی میان کشورهای مختلف اسلامی به عمل آورده است. مقاله حاضر با تمرکز بر مسئله زنان، این سؤال را مطرح می‌کند که موانع مشارکت و نقش زنان در کشورهای خاورمیانه‌ای عضو سازمان کنفرانس اسلامی چیست؟ در این زمینه آمارهای مختلف جمعیتی، سواد و تحصیلات، بهداشت، اشتغال و مشارکت سیاسی زنان در این کشورها ذکر شده است. طبق فرضیه، در گذشته فرهنگ سنتی کشورهای اسلامی موجب حاشیه نشینی اجتماعی و عدم رشد فرهنگی زنان می‌شد، ولی امروزه با گسترش سواد و تحصیلات، زمینه‌های مشارکت آنان تسهیل شده است.

کلید واژه‌ها: سازمان کنفرانس اسلامی، منطقه خاورمیانه، وضعیت زنان، مشارکت

سیاسی، اشتغال

* کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۲، صص ۲۰۶-۱۷۷

در دهه ۶۰ میلادی، مسلمانان شاهد رویدادهای تلخی بودند که هریک از آنها موجب ایجاد تنشهایی میان مسلمانان و تحرکاتی در پایتختهای اسلامی شد. شکست کشورهای عرب در جنگ ۱۹۶۷ جبهه اعراب را در مقابل اسرائیل تضعیف کرد. از طرفی آتش سوزی مسجد الاقصی در ۱۸ اوت ۱۹۶۹، خشم میلیونها مسلمان در سرزمینهای اشغالی و کشورهای اسلامی را برانگیخت و مسلمانان این مسئله را توطئه‌ای حساب شده از طرف اسرائیل قلمداد نمودند. واکنش دولتهای اسلامی بخصوص دولتهای عرب به مسئله فلسطین متفاوت بود. هریک از کشورهای اسلامی با توجه به ملاحظات خاص خود اعلام موضع کردند. کشورهای تندرو عرب خواهان مواجهه نظامی با اسرائیل بودند و کشورهای محافظه کار عرب همچون عربستان و مراکش، از درگیری مستقیم با این کشور اجتناب می نمودند. به منظور پاسخگویی به افکار عمومی، مسلمانان در کشورهای اسلامی خواستار تشکیل سازمانی با هدف همبستگی و تفاهم کشورهای اسلامی و حمایت از مردم فلسطین بودند که با هماهنگی عربستان و مراکش، سران کشورهای اسلامی در تاریخ ۲۴-۲۲ سپتامبر ۱۹۶۹ اولین اجلاس آن را برگزار نمودند.

در حال حاضر بیش از سه دهه از تأسیس این سازمان می گذرد و تاکنون بیش از نه دوره اجلاس سران برگزار شده است. سازمان کنفرانس اسلامی که به عنوان یک سازمان فرا منطقه ای عمل می کند، دارای بیش از ۵۵ کشور عضو است و تلاش آن به منظور ایجاد هماهنگی و همراهی میان کشورهای مختلف اسلامی، زمینه ساز عملکردهای متفاوتی شده است. یکی از زمینه های عمده کارکردی این سازمان انتقال تجربه ها و تصمیمها به سطوح مختلف ملی کشورهای عضو است و در این میان مسئله زنان به عنوان نیمی از اعضای همه کشورهای مسلمان، همواره مد نظر آن بوده است؛ زیرا در این کشورها میزان مشارکت ناچیز و تضادهای فکری مربوط به زنان عمده بوده است. بنابراین لازم است به عنوان یکی از مسایل مهم و مبتلا به این سازمان، وضعیت زنان در کشورهای خاورمیانه ای عضو سازمان و موانع مشارکت آنان را در حیات اجتماعی و سیاسی بررسی کنیم.

سازمان کنفرانس اسلامی از کشورهای متفاوتی تشکیل شده است که هریک از درجه

متفاوتی از دموکراسی، توسعه، اشتغال و آموزش برخوردارند. در نتیجه کشورهای عضو از همگونی و یکدستی برخوردار نیستند. کشورهای سنتی حاشیه خلیج فارس که بر مبنای قوانین، سنت و فرهنگ خود عمل می کنند، مخالف مشارکت زنان می باشند، اما در گروهی دیگر از کشورهای عضو، مشارکت زنان راحت تر صورت می گیرد. سؤال اصلی مقاله حاضر این است که موانع مشارکت و ایفای نقش زنان در کشورهای خاورمیانه ای عضو سازمان کنفرانس اسلامی چیست؟ مفروض اساسی این است که هر چه آموزش زنان هر کشور پیشرفته تر و فراگیرتر باشد، زنان از مشارکت سیاسی و اجتماعی بیشتری برخوردار هستند. فرضیه نوشته آن است که در گذشته فرهنگ سنتی حاکم بر این کشورها موجب عدم رشد فرهنگی و حاشیه نشینی اجتماعی زنان شده بود، ولی با سوادآموزی و ورود زنان به دانشگاه زمینه های مشارکت آنان در صحنه های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و تخصصی فراهم آمده است.

نقش مشارکت سیاسی در توانا سازی زنان

بیش از دو دهه از طرح موضوع نقش زنان در توسعه در سطح بین المللی می گذرد و پی آمد آن در کشورهای مختلف جهان، شکل گیری نهادهای خاصی از سطح دفتر تا وزارتخانه برای نهادینه شدن امور زنان و بررسی نیاز و شرکت آنان در حیات جامعه بوده است. در سطح جهانی نیز سهمی از برنامه های بین المللی به زنان اختصاص یافته است. اگرچه در پاره ای سطوح موفقیت هایی به دست آمده و برخی نیازها شناسایی شده است، اما این موضوع نیازمند دقت نظر بیشتری است؛ زیرا فرآیند توسعه و شرکت زنان در آن همچنان با تعارض روبه رو است. همواره یک سؤال اساسی نیز مطرح است و آن اینکه آیا مشارکت سیاسی زنان یک ضرورت برای توسعه انسانی و کاهش نابرابری های بین زنان و مردان و اجرای عدالت است، یا اینکه ابزاری برای استفاده از نیمی از جمعیت این کشورها برای تحقق هدفهای توسعه اقتصادی و اجتماعی می باشد؟

در عین حال، امروزه بیش از پیش مشخص شده است که هیچ الگویی از توسعه به طور

کامل قابل انطباق با تمام فرهنگها نیست. در واقع هنوز معلوم نیست که نیازهای زنان کشورهای اسلامی مطابق نظر برنامه‌های بین‌المللی باشد. برای بسیاری این سؤال وجود دارد که در شرایطی که زنان بسیاری از کشورهای اسلامی در فقر و محرومیت به سر می‌برند، مشارکت تا چه حد می‌تواند معنا داشته باشد؟ این سؤالات بسیار حایز اهمیت است، ولی تردیدی نیست که برنامه‌های توسعه بدون حضور زنان بی‌معناست. زنان باید براساس دستاوردهای خود در فرآیند و نتایج توسعه مشارکت برابر داشته باشند. یک جنبه از تواناسازی و قدرت بخشیدن به زنان در فرآیند توسعه، شرکت آنان در فرآیند سیاسی جامعه است. به لحاظ تاریخی، زنان مشارکت‌کنندگان کامل و واقعی در صحنه سیاست کشورها نبوده و نیستند و سیاست بیش از هر زمینه دیگری در اختیار مردان بوده است. تعداد اندک زنان در عرصه سیاست یک پدیده جهانی است و به جامعه و نظام خاصی ارتباط ندارد، منتها مشارکت سیاسی در هر جامعه‌ای با توجه به عوامل فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دارای شکل و ویژگیهای خاصی است. البته فقدان مشارکت کامل زنان در فرآیند سیاسی جوامع نیز ناشی از عدم تساوی آنان با مردان در قوانین اساسی نیست. در اکثریت قریب به اتفاق قوانین اساسی کشورها، حقوق سیاسی مساوی برای زنان و مردان در نظر گرفته شده است، اما واقعیت این است که به رغم وجود حقوق سیاسی مساوی هنوز سهم زنان در سیاست ناچیز می‌باشد. از آنجا که جهت‌تغییرات توسعه‌ای لزوماً باید به طرف توانایی بیشتر انسان برای نفوذ و کنترل محیط طبیعی و اجتماعی خود باشد، مشارکت سیاسی زنان برای تأثیرگذاری بر انتخاب رهبران و تعیین سیاستهای اداره امور عمومی یک عامل مهم در تواناسازی آنان است. البته مشارکت سیاسی زنان یک عامل مستقل نیست؛ یعنی در حالی که از وضعیت عمومی مشارکت سیاسی در جامعه پیروی می‌کند، دلایل خاصی نیز مانع مشارکت آنان در سطح وسیع می‌شود. مهمترین موانع را می‌توان به ترتیب زیر بیان کرد:

۱. زمینه‌های تاریخی و فرهنگی: جامعه‌پذیری زنان با در نظر داشتن ارزش سیاست به

عنوان عرصه مردان؛

۲. مسئولیت حفظ بقا و تربیت نسل: که پی‌آمد آن، فرصت‌های ناکافی برای

اشتغال اجتماعی بوده است؛

۳. وضعیت اقتصادی، اجتماعی و وابستگی زنان؛

۴. درصد بالاتر بی سوادی نسبت به مردان: که پی آمد آن، فقدان آگاهی سیاسی بوده

است.

مشارکت سیاسی زنان را می توان در دو سطح توده و نخبگان تحلیل کرد.

البته ویژگیهایی این دو سطح از مشارکت سیاسی زنان را از همدیگر مشخص می کند،

اما هر دو سطح در ارتباط بوده، اثر مستقیم بر یکدیگر دارند که به بررسی آنها می پردازیم.

مشارکت سیاسی زنان در سطح توده

مهمترین شکل مشارکت سیاسی و عمومی ترین آن، شرکت زنان در انتخابات ادواری است. امروزه در بسیاری از کشورهای اسلامی زنان از حق رأی همگانی و برابری آرا برخوردارند. شرکت در انتخابات و استفاده از حق رأی یک راه عمومی برای مشارکت در حیات سیاسی جامعه و در نتیجه تواناسازی زنان است، اما دلایلی چند مانع استفاده کامل از این حق سیاسی می شود و مهمترین آن، درصد بالای بی سوادی در کشورهای اسلامی است که مانع از انجام آن به صورت کامل می شود. همچنین در صورت انجام آن نیز در بیشتر مواقع با فقدان رأی مستقل زنان روبه رو هستیم. بسیاری از زنان به علت روابط اجتماعی خاص همچون شوهر، برادر و پسران خود رأی می دهند که بر نتیجه عمل اثر می گذارد.

یکی از راههای تواناسازی و مشارکت زنان در سطح توده، شرکت در گروهها و انجمنهاست. این مسئله ثابت شده است که وابستگیهای سازمانی عاملی مهم در افزایش مشارکت سیاسی است. البته باید تفکیکی میان فعالیت در گروههای طرفدار حقوق زن و گروههای با هدفهای وسیعتر قایل شد. در بیشتر مواقع، متأسفانه زنان به دلایلی از فعالیت گسترده عمومی و مشارکت همه جانبه در زندگی سیاسی دور شده، خود را به مسایل صنفی محدود می کنند. حضور زنان و مشارکت سیاسی آنان محدود به دفاع از حقوق زن نیست، بلکه به کل مسایل نظام سیاسی مرتبط است. این انجمنها می توانند به عنوان عامل مؤثر در افزایش آگاهی سیاسی زنان و مشارکت در سطوح بالاتر نقش داشته باشند.

مشارکت سیاسی زنان در سطح نخبگان

این سطح از مشارکت سیاسی معمولاً در حیطه زنانی با مراتب بالای تحصیلات عالی، آگاه، متخصص و با علاقه و تعهد اجتماعی است. حضور در وضعیت تصمیم‌گیری برای جامعه، مهمترین ویژگی این سطح از مشارکت است. این امر یک مسئله منفرد نیست، بلکه ارتباط مستقیمی با رأی توده و میزان شجاعت زنان در داوطلبی و انتخاب دارد. میزان مشارکت در مجالس، در تمام جهان کم است و در برخی موارد حداکثر به ۱۵ درصد کل نمایندگان می‌رسد، در حالی که نیمی از جمعیت هر کشور را زنان تشکیل می‌دهند و باید درصد مناسبی به آنان تخصیص یابد. از نظر کیفی نیز باید به ترکیب نمایندگان زن توجه کرد. به لحاظ اهمیت قانون‌گذاری و سیاست‌گذاری، این نوع مشارکت سیاسی می‌تواند کمک زیادی به توانا سازی زنان کند. نکته مهم درباره مجموعه کشورهای در حال توسعه و اسلامی این است که زنان نخبه معمولاً وضعیت سیاسی خود را بر پایه وابستگی به یک مرد مبارز کهنه کار و مشروع قرار می‌دهند و در حقیقت از مشروعیت او در مبارزات خود استفاده می‌کنند و به عنوان بیوه و یا دختر وی، فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی خود را پایه‌ریزی و هدایت می‌کنند، در حالی که آنان باید در جهت خود اتکایی بیشتر حرکت کنند.

دو سطح فوق از مشارکت سیاسی دارای اثر مستقیم بر یکدیگر است. مشارکت در سطح توده با تمرین، ممارست، علاقه‌مندی و افزایش آگاهی سیاسی به مشارکت در سطح بالاتر می‌انجامد و عامل پشتیبانی برای زنان در وضعیت اخذ تصمیم است. همچنین حضور زنان در موقعیت شرکت در مجالس مقننه و مناصب اداری موجب تشویق مشارکت توده می‌شود. به لحاظ وضعیت خاص نخبگان، آنان می‌توانند در چگونگی شکل دادن و محتوا بخشیدن به مشارکت سیاسی توده‌ها و در نهایت توانا سازی آنان مؤثر باشند. همچنان که گفته شد، تعداد اندک زنان در عرصه سیاست یک پدیده جهانی است و مرتبط به جامعه و نظام خاصی نیست، فقدان مشارکت کامل زنان در فرآیند سیاسی نیز ناشی از عدم تساوی آنها با مردان در قوانین اساسی نیست، بلکه مهمترین موانع مشارکت زنان نشأت گرفته از زمینه‌های تاریخی و فرهنگی هر جامعه و جامعه‌پذیری زنان است. با توجه به ویژگی‌های جوامع اسلامی، در این

مقاله به بررسی وضعیت زنان در چند کشور خاورمیانه‌ای عضو سازمان کنفرانس اسلامی با ساختارهای متفاوت فرهنگی، اقتصادی و سیاسی می‌پردازیم.

ایران

حق رأی از اولین حقوق اساسی انسانی است، اما در بیشتر کشورها زنان تا پایان جنگ جهانی دوم از حق رأی محروم بوده‌اند. در ایران، حق رأی و حق انتخاب شدن و عضویت در پارلمان در سال ۱۹۶۳ میلادی به زنان داده شد که با پی‌آمدهای بحران زای سیاسی درهم آمیخت. بعد از انقلاب اسلامی، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران منزلت والایی برای زنان قایل شده است و وعده می‌دهد: «زنان به دلیل ستم بیشتری که تاکنون در نظام طاغوتی متحمل شده‌اند استیفای حقوق آنها بیشتر خواهد بود.» منزلت برابر زن و مرد مورد توجه قرار گرفته و دولت موظف به تأمین حقوق همه جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون شده است. با وجود همه این تأکیدها، چالش قانون و عرف که می‌تواند به چالش قانون و تعابیر رایج سنتی از دین تعبیر شود، در زمینه‌های اجرایی دربرگیرنده حضور مؤثر زنان نیست و این در حالی است که برابری همگان مورد تأیید قانون اساسی قرار گرفته است: «همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند.»^۲ تساوی عموم در برابر قانون نشان‌دهنده این معنا است که گویا زن و مرد در قوانین کنونی از حقوق برابر برخوردارند. در حالی که وضع موجود قانون متوجه نابرابری است؛ به طور مثال، این نابرابری را می‌توان در ماده ۲۰۹ قانون مجازات اسلامی در باب دیه مشاهده نمود. در اینجا بهتر است نگاهی به موقعیت و تعداد زنان در کشور بیندازیم.

جمعیت

در ایران همواره جمعیت زنان اندکی کمتر از جمعیت مردان بوده است. در سال ۱۳۶۵، در برابر هر ۱۰۰ زن حدود ۱۰۵ مرد وجود داشته است و در سال ۱۳۷۵، نسبت

جنسی به حدود ۱۰۳ رسیده است. براساس سرشماری عمومی نفوس و مسکن در سال ۱۳۷۵، تعداد مردان حدود یک میلیون نفر بیشتر از زنان بوده است.^۳ میزان رشد جمعیت براساس آخرین آمار در سال ۲۰۰۰ میلادی، ۱/۸۳ درصد می باشد.

سواد و تحصیلات

یکی از شاخصهای بسیار مهم اجتماعی در امر توسعه هر کشور، متغیر سواد است. سواد موجب ارتقای آموزش عمومی جامعه شده و افزایش سطح آموزش عمومی می تواند بر مشارکت سیاسی و اقتصادی، توسعه، اشتغال و بهداشت تأثیر بگذارد. از تبعات مهم سطح سواد بخصوص در زنان، تأثیر آن بر رشد جمعیت است. این رشد که به غیر از مهاجرت از دو عامل مولید و مرگ و میر متأثر می گردد، به شدت با متغیر سواد همبستگی دارد.^۴

نگاهی به سطح سواد در بین زن و مرد نیز نشانگر تفاوت بین آنان است. در سرشماری سال ۶۵، ۷۱ درصد مردان ایران و تنها ۵۲٫۱ درصد زنان باسواد تشخیص داده شده بودند که در بین ۹٫۸۳۵٫۲۹۹ زن باسواد تنها ۲۱۶٫۰۸۹ نفر دارای تحصیلات عالی بودند. در مقایسه، میزان باسوادی در زنان از ۸ درصد در سال ۱۳۳۵، به حدود ۷۴ درصد در سال ۱۳۷۵ رسیده است. در بین استانهای کشور بیشترین میزان باسوادی در مناطق شهری و روستایی مربوط به تهران است که در سال ۱۳۷۵ به ترتیب ۸۹٫۶ درصد و ۷۹٫۳ درصد از جمعیت ۶ ساله و بیشتر آن باسواد بوده اند. در مقابل، استان سیستان و بلوچستان با حدود ۵۷ درصد کمترین میزان باسوادی را داشته است. دستگاههای دولتی با تلاشی که در سالهای اخیر داشته اند، موجب رشد آمارها در زمینه های لازم به شرح زیر بوده اند:

– ۹۸ درصد دختران ایرانی به تحصیلات ابتدایی دسترسی یافته اند.

– حدود ۳۵ الی ۴۰ درصد از دانشجویان را دختران و بانوان تشکیل می دهند.

– در سال ۱۳۷۹ تعداد قبول شدگان در امتحانات ورودی دانشگاهها به نسبت ۵۲

درصد دختر و ۴۸ درصد پسر بوده است. حدود ۲۵ درصد از استادان دانشگاهها را زنان تشکیل می دهند.^۵ هرچند بالا رفتن میزان باسوادی در جامعه زمینه ساز پیشرفت و توسعه

کشور است، اما موضوع مهمتر کیفیت جمعیت با سواد می باشد.

بهداشت

تعداد سالهایی که انتظار می رود نوزاد از هنگام تولد زنده بماند، امید به زندگی گفته می شود. امید به زندگی زنان به دلیل مقاومت بیولوژیکی بیشتر در برابر مرگ و میر از مردان بیشتر است. در سال ۱۳۶۵ امید به زندگی زنان و مردان به ترتیب ۶۰ و ۵۹ سال بوده است. در سال ۱۳۷۵ با بهبود وضعیت بهداشت جامعه و توسعه مراکز پزشکی بخصوص در مناطق روستایی امید به زندگی افزایش پیدا کرده و به ترتیب برای زنان و مردان به ۶۸ و ۶۷ سال رسیده است. در سال ۱۳۷۵ بیشترین امید به زندگی کشور مربوط به استانهای تهران، خوزستان، فارس و گیلان با حدود ۷۰ سال برای مردان و ۷۱٫۵ سال برای زنان بوده است. کردستان با امید به زندگی ۶۰ سال کمترین میزان را بین استانهای کشور داشته است.^۶

میزان مرگ و میر

میزان مرگ و میر علاوه بر وضعیت بهداشتی، از ساختار سنی جامعه نیز تأثیر می پذیرد؛ بدین معنی که هر قدر جامعه سالخورده تر باشد صرف نظر از وضعیت بهداشتی، دارای میزان مرگ و میر بالاتری است. جامعه ایران از آنجا که جمعیت جوانی دارد نسبت به کشورهای سالخورده از میزان مرگ و میر پایین تری برخوردار است. در سال ۱۳۶۵ هم زمان با جنگ میزان مرگ و میر عمومی حدود ۱۱ در هزار بود، اما در سال ۱۳۷۵ با بهبود وضعیت بهداشتی، این میزان به حدود ۷ در هزار رسید. در سال ۱۳۷۵، استان تهران با ۶ در هزار و استان کردستان با ۱۰ در هزار، کمترین و بیشترین میزان مرگ و میر عمومی را دارا بوده اند.^۷

اشتغال

اشتغال زنان نقش تعیین کننده ای در زندگی زنان، کودکان و حتی تأثیر تعیین کننده ای در تغییر نقشها و مناسبات اجتماعی دارد. بدون شرکت گسترده زنان در همه

حوزه های اجتماعی، اقتصادی و صنعتی، هیچ جامعه ای نمی تواند به پیشرفت و توسعه پایدار دست یابد. هر چند مشاغل غیر رسمی و کارهای خانگی در محاسبات آماری مطرح نمی شود، اما بی شک نقش بسیار بزرگی در تولید ناخالص ملی و درآمد خانواده دارد. با توجه به این نکات، مزایای اشتغال زنان را از سه دیدگاه به اختصار بیان می نماییم: ۱. منافع زنان؛ ۲. منافع فرزندان و خانواده؛ ۳. تغییر مناسبات عقب مانده اجتماعی.

۱. منافع زنان

در مورد منافع زنان می توان گفت که اشتغال باعث استقلال نسبی مالی، ارتقای آگاهیهای اجتماعی، امکان استفاده از امکانات آموزشی، زوال بینش تقدیرگرایی، تن ندادن به انجام وظایف خانگی بدون همراهی مردان و امکان کسب هویت و به دنیا آوردن فرزندان کمتر می شود.

۲. منافع فرزندان و خانواده

این امر باعث می شود تا به دلیل آشنایی بیشتر زنان با محیط اجتماعی، شرایط بهتری تأمین شود؛ از جمله، جامعه پذیری بهتر کودکان، رشد اجتماعی و تحصیلی بهتر کودکان، به ویژه دختران، دموکراتیک کردن ساخت خانواده، امکان ارتقای پایگاه اجتماعی فرزندان مادران شاغل و امکان مصاحبت و دوستی بیشتر مرد با همسر شاغل خود.

۳. تغییر مناسبات عقب مانده اجتماعی

اشتغال زنان زمینه تغییر در مناسبات اجتماعی را در سطوح مختلف مادی و فرهنگی برای زنان فراهم می آورد و بنابراین نتایجی مثل زیر سؤال بردن کلیشه های جنسی موجود و اهمیت اشتغال زنان در تحقق جامعه مدنی را دارد.^۸

در ایران، طبق آمار، بیش از ۴۸ درصد جمعیت را زنان تشکیل می دهند، در حالی که تنها ۱۲ درصد از نیروی شاغل جامعه را شامل می شوند. سایر زنان یا شاغل نبوده و فعالیت

چشمگیر اقتصادی ندارند، یا اشتغال آنان به صورت غیر رسمی و محدود به خانواده است که در تولید ناخالص ملی محاسبه نمی شود. البته بررسی آماری درباره ارقام مربوط به اشتغال زنان در ۲۰ سال اخیر، نوسانات قابل اعتنایی را نشان می دهد. در نتیجه گیری از اولین سرشماری جمهوری اسلامی در سال ۱۳۶۵، آمار اشتغال به کار زنان در حدود ۹ درصد بود، اما این رقم در سال ۱۳۷۰ به حدود ۱۲ درصد رسید. در صورتی که در ۱۰ سال نخست انقلاب به دلیل رکود بسیار چشمگیر اقتصادی، میزان اشتغال زنان از ۱۳ درصد به ۸٫۹ درصد رسیده بود.^۹

نابرابری در ارتقای شغلی زنان در بازار کار دلایل مختلفی دارد که از جمله می توان به این موارد اشاره نمود: معیارهای استخدامی نابرابر، دستمزد نابرابر برای کار یکسان، تمرکز در تعداد محدودی از شغلها، فرصت های نابرابر برای آموزش حرفه ای و بازآموزی، دسترسی نابرابر به منافع تولیدی، مشارکت نابرابر در تصمیم گیریها و از همه اینها مهمتر امکان نابرابر در ارتقای شغلی. تفاوت های میان زنان و مردان و آنچه که مدیریت منابع انسانی به شناخت آن تأکید می ورزد، می تواند روشنگر این باشد که چرا زنان به پایگاه های مدیریتی در ایران دست نمی یابند. آنان هم زمان دو پیام متفاوت از جامعه دریافت می کنند: جامعه به زنان تحصیل کرده، عاقل، بالغ و دانشمند نیاز دارد تا بار مسئولیت را به دوش گیرند، و در عین حال شرایط و فرصت های مناسب و برابر برای آنان فراهم نیست.^{۱۰}

مشارکت سیاسی

همان طور که گفته شد، مشارکت سیاسی زنان را در دو سطح توده و نخبگان می توان بررسی کرد. مشارکت سیاسی توده زنان ایرانی را با توجه به موقعیت سیاسی و اجتماعی ایران می توان در چند زمینه عنوان کرد؛ از جمله، شرکت در فرآیند انقلاب، شرکت در انتخابات ادواری، شرکت در تظاهرات و راه پیمایی، شرکت در گروه ها و انجمن ها و شرکت در فعالیتهای بسیج و جنگ.

در مورد مشارکت سیاسی در سطح نخبگان می توان به مشارکت زنان در چند زمینه

اشاره کرد: عضویت در مجلس قانون گذاری، مشارکت در سطوح بالای تصمیم گیری دولت و بخش خصوصی، و مشارکت در فعالیتهای قوه قضاییه.^{۱۱}

در انتخابات دوره چهارم مجلس شورای اسلامی، تعداد زنان نماینده به ۹ نفر، در دوره پنجم به ۱۰ نفر و در دوره ششم به ۱۱ نفر رسیده است. شاید باورهای فرهنگی و سنتی مردم باعث شده است که انبوه رأی دهندگان فقط به تعداد معدودی از زنان داوطلب نمایندگی رأی دهند. براساس گزارش ملی وضعیت زنان، مشارکت آنان در سطوح بالای تصمیم گیری دولت و بخش خصوصی بسیار ضعیف است؛ چون در حدی نبوده است که بتوان برای آن اعتبار ملی قایل شد.^{۱۲} در مورد مشارکت در فعالیتهای قوه قضاییه، زنان هنوز حق قضاوت ندارند، و مشارکت در سطوح بالای تصمیم گیری دولت هم منحصر به مشاور رییس در امور زنان است که از سال ۱۳۷۰ ایجاد شده است. البته در سالهای اخیر پست معاون وزیر نیز برای زنان در نظر گرفته شده است. زنان در بدنه کارشناسی دستگاههای دولتی به عنوان مدیران میانه نقش مؤثری دارند؛ به عنوان نمونه از ۲۶۶۱ نفر وکیل دادگستری، ۱۸۵ نفر زن هستند.^{۱۳}

افغانستان

افغانستان یکی از فقیرترین کشورهای دنیاست. به دنبال حمله اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۷۹، بیش از ۶ میلیون افغانی به ایران و پاکستان گریختند و یک میلیون نفر قبل از عقب نشینی نهایی شوروی کشته شدند. از سال ۱۹۹۲ به بعد هم ۴۰ هزار غیر نظامی در جریان زد و خورد مجاهدین در کابل به هلاکت رسیدند. در حال حاضر، ۱۰ میلیون نفر در افغانستان زندگی می کنند. افغان ها بالاترین رقم مهاجرین را دارند، زنان و کودکان سه چهارم پناهندگان را تشکیل می دهند و برخی از زنان به دلیل فقر مالی شدید به روسپی گری و گدایی تن می دهند.^{۱۴}

تا زمانی که طالبان کنترل افغانستان را در دست داشتند، تبعیض جنسی شدیدی به طور رسمی در آن کشور اجرا می شد. براساس محدودیتهای تبعیض آمیزی که از سوی طالبان اعمال شد، زنان افغان از جریانهای سیاسی روز کنار گذاشته شده بودند، البته شدت

محدودیت‌های اعمال شده از سوی طالبان در مناطق مختلف کشور متفاوت بود. این محدودیت‌ها اثر بسیار شدیدی بر سلامتی، امنیت و آزادی فردی در تمامی مناطق تحت کنترل طالبان گذارده بود.^{۱۵} در عموم مناطق افغانستان، زنان از فعالیتهای اجتماعی و اقتصادی محروم بودند و صرفاً مجاز بودند به منظور تشییع جنازه و عیادت از بیماران و یا انجام خریدهای فوری از منزل خارج شوند. آنان موظف بودند که در ملأ عام سر تا پای خود را در برقع بپوشانند و فقط سوراخی که به وسیله توری پوشیده شده، برای تنفس و دیدن تعبیه کنند. بنا به یک فرمان، استفاده از کفشهای پاشنه دار و جوراب سفید برای زنان ممنوع اعلام شده بود، زیرا رنگ پرچم طالبان سفید بود. هر زن می‌بایست هنگام ظاهر شدن در مکانهای عمومی با یک فامیل مرد یا محرم همراهی می‌شد. مجازات بی توجهی به این قوانین بسیار سخت و اغلب شامل شلاق و کتک از سوی عوامل طالبان بود. پنجره‌های خانه‌ها و ساختمانهایی که در خیابان قرار داشتند، باید رنگ زده می‌شدند تا زنان از پنجره دیده نشوند.^{۱۶}

حدود ۷۰۰ هزار زن بیوه و خانه دار بدون سرپرست افغانی به علت عدم اجازه کار در مناطق تحت کنترل طالبان، مشکلات اقتصادی و اجتماعی فراوانی داشتند و هزاران زن دیگر در شهرها مشغول گدایی بودند. وضعیت دشوار زنان موجب نادیده گرفتن ارزشهای اجتماعی آنان شده بود که این امر خود معضل دیگری در جامعه افغانستان بود.^{۱۷} ملا محمد عمر، رهبر گروه طالبان، رعایت حقوق زنان و دختران را مخالف اسلام دانسته و معتقد بود مشارکت اجتماعی این قشر در جامعه موجب فساد اخلاقی در اجتماع می‌شود.^{۱۸}

آموزش

طالبان به محض تصرف هر منطقه، قانون اساسی خود را به مرحله اجرا می‌گذارد؛ مدارس دخترانه تعطیل می‌شد و زنان اجازه حضور در ادارات را نداشتند. دختران افغانی پس از ۸ سالگی حق تحصیل نداشتند، در این میان تنها برخی از مدارس خانگی اجازه یافتند که به شکلی کاملاً محدود فعالیت نمایند. در چنین شرایطی، بعضی از گروههای مخالف طالبان

به طور مخفیانه کلاسهای را برای دختران ترتیب داده بودند و محل برگزاری این کلاسها به طور دایم تغییر می یافت، در عین حال از دانش آموزان خواسته می شد تا چیزی درباره این کلاسها نگویند.^{۱۹} از زمان استقرار حکومت طالبان، هیچ زن یا دختری در مناطق تحت نفوذ آنان به مدرسه یا دانشگاه نمی رفت و تقریباً همه مدارس و دانشگاهها تعطیل بود. با این همه، فعالیتهای آموزشی به شکلهای مختلف ادامه داشت.^{۲۰}

به گزارش یکی از هیأت‌های کمک رسانی گروه امداد پزشکی از سرزمین اصلی هزاره ها در مرکز افغانستان، همسران کشاورزان در مدارس موقت در غارها و مساجد شرکت می کردند. هزاره ها یک دانشگاه کوچک مختلط ایجاد کرده بودند که ریاست مدرسه پزشکی آن را زنی به نام «راخله» عهده دار بود. در ماه مارس سال ۲۰۰۰، زنان هزاره روز جهانی زن را با برپایی راه پیمایی و سخنرانی در شهر بامیان گرامی داشتند. در دانشگاه بامیان، مردان جوان و زنان دانشجوی، پلاکاردی به منظور خوشامدگویی به گروه امداد پزشکی برافراشته بودند که در آن مقدم مهمانان خارجی گرامی داشته شده بود. در مدرسه زنان در مسجد یکی از دهکده ها جمله ای به زبان فارسی بر روی تخته سیاه توسط یکی از دانش آموزان نوشته شده بود: «دانش رمز رستگاری همه ملت‌هاست.» نگارش این جمله با خرده سنگهای سفید، نشان از آن داشت که مدارس هزاره آنقدر فقیرند که حتی امکان تهیه گچ تحریر را هم ندارند.^{۲۱}

بهداشت

بالاترین رقم مرگ و میر نوزادان و کودکان دنیا در افغانستان است. از هر هزار کودک که متولد می شود، ۱۶۵ نفر می میرند و از هر ۱۰۰ هزار نفر در هنگام زایمان، ۱۷۰۰ نفر تلف می شوند. امید به زندگی ۴۵ سال است، امکان دسترسی به آب آشامیدنی سالم در سطح روستاها ۳۱ درصد است، و ۴۱ درصد مرگ‌ها به علت بیماریهای اسهالی رخ می دهد. سوء تغذیه موجب تشدید وضعیت نامطلوب بهداشتی و بحرانهای اجتماعی شده است. ۷۰ درصد سیستم بهداشتی افغانستان وابسته به کمکهای خارجی است.^{۲۲} گروه طالبان با صدور اعلامیه های رسمی اعلام نموده بود که زنان در شهر یک میلیونی کابل برای بهره مندی از

خدمات بهداشتی و درمانی حق دارند فقط به یک بیمارستان مراجعه کنند.^{۲۳}

الجزایر

قانون اساسی الجزایر دسترسی به تمام مشاغل را برای زنان مجاز می‌شمارد، اما از سوی دیگر، قانون خانواده برابری مرد و زن را منکر می‌شود. شرایط سخت زنان از زمان شاذلی بن جدید آغاز شد. در سال ۱۹۷۹ بعد از اولین تظاهرات اعتراض آمیز زنان، دولت اسباب تصویب قانون فعلی خانواده را فراهم آورد. حاکمیت تک حزبی و عملکرد ضعیف دولت بن جدید باعث شد قانون خانواده به رغم خواست اغلب زنان کشور به تصویب برسد. به این ترتیب، رژیم با باز کردن درهای محافظه کاری راه را برای اصول گرایی تندرو باز کرد. در الجزایر مرز بین قانون و شرایط واقعی هرگز روشن نبوده است. آنچه در زندگی عمومی می‌گذرد در تضاد با زندگی خصوصی و خانوادگی است و شکوفایی زنان در بازار کار نمی‌تواند مانع از آن شود که در محیط خانه و خانواده با آنها مثل افراد صغیر رفتار شود. ماده هشتم قانون خانواده تصریح می‌کند که زنان صغیر هستند و باید تحت فرمان شوهران و خانواده‌های شوهرانشان قرار داشته باشند. به هنگام طلاق هم، زن و فرزندان هستند که باید خانه را ترک کنند و مرد تقریباً هیچ اجباری برای تأمین زندگی آنان بعد از طلاق ندارد.^{۲۴}

زنان الجزایر عملاً در تمام مشاغل حاضر هستند. ۵۰ درصد کارکنان بخش پزشکی، ۳۰ درصد کارکنان بخش آموزش و پرورش، ۲۵ درصد کارکنان دانشگاه و ۲۳ درصد کارکنان بخش قضایی را زنان تشکیل می‌دهند. همچنین ۴۰ درصد از نویسندگان مطبوعات زن هستند و این امر، در واقع، مشکلی است که در سالهای اخیر رشد داشته است؛ چرا که زنان پذیرفته‌اند با به خطر انداختن جان‌شان روزنامه نگار شوند.^{۲۵} در کشوری که در آن قانون اساسی دستیابی به تمام مشاغل را برای زنان مجاز شمرده است و قانون خانواده زنان را صغیر می‌پندارد، زنان نیمه شهروندانی هستند که نسبت به آینده خود نگرانند. معضل دیگر خشونت‌هایی است که در خلال جنگ داخلی علیه زنان صورت می‌گرفت. پس از سال ۱۹۹۲ هنگامی که انتخابات باطل اعلام شد، در برخورد میان گروه‌ها زنان به طور مستمر مورد تهدید

بودند، به ویژه تعدادی از زنان از سوی گروههای افراطی مسلح مورد تجاوز جنسی و دیگر خشونتها قرار گرفتند. میزان خشونت در جنگ داخلی الجزایر از سال ۱۹۹۹ کاهش یافته است و رئیس جمهور (بوتفلیقه) عفو مشروطی را (قانون وفاق ملی) پیشنهاد کرد که پس از تصویب در مجلس و جلب آرای مردم در یک رفراندوم (سپتامبر ۱۹۹۹) به اجرا گذاشته شد. به اعتقاد بوتفلیقه، قانون مزبور افرادی را که متهم به تجاوز جنسی هستند، شامل نمی شود و این امرگامی در جهت بهبود وضعیت زنان است.^{۲۶}

سوریه

سوریه نخستین کشور عربی بود که قوانینی در مورد تعدد زوجات وضع کرد. قانون احوال شخصیه (۱۹۵۳)، شوهر مسلمان را ملزم می ساخت تا پیش از اینکه همسر دیگری اختیار کند از دادگاه اجازه بگیرد و تنها در صورتی که وی می توانست به اثبات برساند که توانایی مالی نگهداری از زن دوم را دارد، به وی اجازه تجدید فراش داده می شد. آزادی زنان در کشور سوریه از اواخر دهه ۱۹۶۰ با تلاشهای رژیم بعث مطرح شد و تحت نظارت حافظ اسد مورد تأکید قرار گرفت. در نتیجه، زنان سوری حق انتخاب شدن به عنوان نماینده مجلس و استخدام به عنوان کارمند دولت، قاضی و استاد دانشگاه را کسب کردند، حتی در سال ۱۹۶۷، خانم دکتر نجاح العطار به عنوان وزیر فرهنگ برگزیده شد.

مشارکت سیاسی و اقتصادی

در سال ۱۹۸۱، تعداد نمایندگان زن در مجلس سوریه ۱۳ نفر از ۱۹۵ نفر کل نمایندگان بود که ۶ درصد کل نمایندگان را تشکیل می دادند. در سال ۱۹۸۵، این تعداد به ۱۶ نفر رسید؛ یعنی ۸٫۲ درصد از کل نمایندگان. در سال ۱۹۹۰، ۲۲ نفر از کل نمایندگان مجلس سوریه را زنان تشکیل می دادند (۸٫۸ درصد) و در سال ۱۹۹۴، ۲۴ کرسی؛ یعنی ۹٫۶ درصد از کل نمایندگان (۲۴۰ نفر) در اختیار زنان قرار گرفت.^{۲۷} مشارکت سیاسی زنان سوریه در سطوح وزارتی قوه مجریه در مقایسه با سایر کشورهای عرب و کشورهای در حال

توسعه در سطح بالاتری قرار دارد. این کشور، در خصوص حضور زنان در مقامهای کلیدی، رقم ۳۳ درصد را داراست. اگر به شاخصهای اقتصادی در سالهای اخیر توجه کنیم، درصد سهم زنان سوریه از درآمد عاید شده در سال ۱۹۹۲، حدود ۱۱,۳ درصد بوده است. زنان سوریه در ایجاد تولید ناخالص ملی و درآمد ملی نقش کمتری را ایفا می کنند؛ زیرا درصد کمتری از نیروی کار رسمی کشور را تشکیل می دهند و به فرصت‌های اقتصادی و شغلی کم درآمدتری دسترسی داشته اند؛ به طور مثال، در دو دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، حدود ۵,۶ درصد از مدیران و رؤسا در سوریه را زنان تشکیل می دادند و تنها ۲۶,۴ درصد از زنان به کارهای فنی حرفه‌ای مشغول بودند.^{۲۸}

وضعیت سواد، تحصیلات و اشتغال

بخش اعظم بی سوادان کشور سوریه را زنان تشکیل می دهند. نتایج بررسیهای انجام شده در سال ۸۹-۱۹۸۸ نشان می دهد که نسبت بی سوادی در بین زنان روبه افزایش است و طرح‌های دولتی در این رابطه کافی نبوده و در واقع با شکست مواجه شده است. البته، اتحادیه زنان سوریه در زمینه سوادآموزی به مثابه نهضت سوادآموزی عمل می کند و با بسیج نیروهای خود گام‌های خوبی در این زمینه برداشته است. این اتحادیه در طول حیات سازمانی خود تعداد بسیاری کلاس آموزشی پایه، متوسطه، دوره‌های عالی و تربیت معلم ویژه سوادآموزی تشکیل داده است. مردان سوری بیشتر از زنان این کشور به فرصت‌های آموزشی دسترسی پیدا کرده اند، اما مقامات دولتی مصمم هستند که تساوی بیشتری در این زمینه برقرار کنند. درصد باسوادی زنان ۵۵,۸ و مردان ۸۵,۷ درصد در سال ۱۹۹۷ ذکر شده است، ولی درصد اشتغال زنان فقط ۱۶,۸ درصد بوده است.

لبنان

به دلیل وجود مشکلات اقتصادی در لبنان و افزایش فقر، بسیاری از زنان مسلمان رسیدگی به فرزندان شهدا و مستضعفان و کمک به فقرا را سرلوحه فعالیت‌های خود

قرارداده اند. به دنبال تجاوزات چندین ساله اسرائیل به جنوب لبنان و رانده شدن حدود ۴۰۰ هزار نفر از این قسمت به مرکز لبنان، تأمین خانه برای این افراد و جمع آوری کمک برای مقاومت و بسیج تواناییهای تبلیغاتی، از جمله فعالیتهای زنان به شمار می رود. به رغم قید و بندهایی که حرکت زنان را در جامعه کند می کند، در زمینه هنر و ادبیات، خبرنگاری و دیگر فعالیتهای اجتماعی چهره های برجسته ای در میان زنان لبنان مشاهده می شود. گفتنی است که درصد باسواد در میان زنان ۸۲٫۲ درصد در سال ۱۹۹۷ و برای مردان ۹۵٫۸ درصد بوده است. با توجه به پایین بودن میزان بی سواد، زنان لبنانی از سطح فرهنگی و اجتماعی مطلوبی برخوردار هستند. با توجه به پیروزیهای مقاومت اسلامی، علاقه زنان به مشارکت در انتخابات و پشتیبانی از مقاومت اسلامی افزایش پیدا کرده است،^{۲۹} اما در عرصه مشارکت سیاسی، زنان فعالیت وسیعی ندارند. از ۱۰۸ نماینده در مجلس شورای نمایندگی، تنها ۳ نفر زن به چشم می خورد. هیچیک از وزیران و رهبر هیچیک از گروههای سیاسی زن نیست. به عبارتی، می توان گفت که زنان لبنانی، متصدی و مسئول امور رده بالای سیاسی نیستند. این در حالی است که تعداد قابل توجهی از جمعیت های زنان لبنان، نقش فراوانی در فعالیتهای اجتماعی دارند.^{۳۰}

ترکیه

با فروپاشی و تجزیه امپراتوری عثمانی، دولت تازه تأسیس ترکیه اقداماتی را در خصوص مسایل زنان به این شرح آغاز کرد:

۱. برهم زدن ساختار سنتی و اجتماعی بانوان؛ ۲. الغای قوانین مبتنی بر مذهب که به اعتقاد کمال آتاتورک مهمترین مانع بر سر راه نوگرایی محسوب می شد؛ و ۳. تصویب قوانین جدید که عبارتند از: الف. قانون نظام آموزش واحد (مختلط بودن) کلاسهای درس در ۱۹۲۴؛ ب. قانون مدنی در ۱۹۲۶ در زمینه هماهنگ ساختن پوشش، قانون رفع حجاب زنان و ممنوعیت استفاده مردان از لباسهای سنتی. اتخاذ این سیاست از سوی دولت ترکیه باعث شد زنان ترکیه از لحاظ عقیدتی به دو گروه زنان غیر مذهبی (اقلیت) و زنان مسلمان سنت گرا

(اکثریت) تقسیم شوند. ویژگی عمومی زنان غیر مذهبی، تمرکز در شهرها، آتاتورک گرایی افراطی، مخالفت شدید با هرگونه حجاب، و مشارکت در امور حزبی است. در مقابل، زنان مسلمان تداعی کننده الگوی زن مسلمان سنتی هستند؛ یعنی در فعالیتهای روزمره مثل رانندگی حضور ندارند و به دلیل محدودیت قانونی فاقد تحصیلات دانشگاهی می باشند.^{۳۱}

حقوق زنان براساس قانون مدنی عبارت است از: ۱. هر دو طرف (مرد و زن) می توانند تقاضای طلاق کنند؛ ۲. در صورت طلاق، قیمومت فرزندان بر حسب نظر قاضی به مرد یا زن داده خواهد شد؛ ۳. در صورت فوت یکی از طرفین (مرد یا زن) قیمومت فرزندان برعهده طرف دیگر خواهد بود؛ ۴. مرد و زن به طور یکسان ارث می برند؛ ۵. زن مجرد در ترکیه قادر خواهد بود که با آزادی کامل شغل و نوع زندگی خود را انتخاب کند، اما برای زن متأهل محدودیتهای مشخصی تعیین شده است. ماده ۵۳ قانون مدنی، مرد را سرپرست خانواده معرفی می کند و ماده ۲۱ حق انتخاب محل زندگی را به شوهر می دهد.

قوانین موجود در ترکیه بر تساوی زن و مرد تأکید دارد، در حالی که جامعه ترکیه از لحاظ اجتماعی مرد سالار بوده و این قوانین مخالف عرف و آداب و رسوم جاری این جامعه وضع شده است. اساساً بسیاری از مردان ترک تنبیه بدنی زن را در صورت بروز اختلاف جزء حقوق خود می دانند.^{۳۲} این مسئله مورد توجه محافل دانشگاهی هم قرار گرفته و به عنوان یکی از عوامل ضعف بنیاد خانواده شناخته شده است. حقوق زنان در قانون اساسی مبتنی بر تساوی مرد و زن در برابر قانون است. بر این اساس هیچ گونه اختلافی از حیث نوع کار و پرداخت دستمزد در بخش دولتی نباید اعمال گردد. در سال ۱۹۶۶، منشور سازمان بین المللی کار در خصوص تساوی پرداخت دستمزد برای کار مشابه (مرد و زن)، به تصویب مجلس ترکیه رسید. به دنبال تقاضای مکرر انجمنها و سازمانهای زنان و همچنین به دلیل درخواست پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا در سال ۱۹۸۵، دولت کنوانسیون مجمع عمومی سازمان ملل متحد در خصوص رفع کلیه اشکال تبعیض مبتنی بر جنسیت را تصویب کرد. در زمینه حقوق سیاسی، در سال ۱۹۳۰، زنان اجازه شرکت در انتخابات انجمنهای شهر را یافتند، و در سال ۱۹۳۴، اعطای حق انتخاب شدن و انتخاب کردن نمایندگان زن به تصویب

رسید. در انتخابات ۱۹۹۱، از ۴۵۰ نماینده تنها دو درصد زن بودند و در انتخابات سال ۱۹۹۵، ۱۳ زن در مجلس ترکیه حضور داشتند، اما از سال ۱۹۴۶ به بعد درصد کرسیهای نمایندگی زنان در مجلس این کشور هیچ گاه از دو درصد بالاتر نرفته است.^{۳۳} مشارکت سیاسی در قوه مجریه در سطح وزارتی در ۱۹۹۴ با سهم ۵ درصد برای زنان رقم بهتری را نشان می دهد. کشور ترکیه یکی از ده کشوری است که یکی از زنان در آن به عنوان نخست وزیر انتخاب گردید. همچنین از سال ۱۹۸۵، زنان دیپلمات به عنوان سفیر به کشورهای اروپایی فرستاده شدند. شاخص اختیارات زنان ترکیه در سال ۹۴-۱۹۹۲، رتبه نود و هشتم جهانی را دارا بود.^{۳۴}

در کشور ترکیه نرخ باسوادی در سال ۱۹۹۵، ۸۲٫۳ درصد بود که این رقم برای مردان ۹۱٫۷ درصد و برای زنان ۷۲٫۴ درصد بوده است. در سال ۲۰۰۰، امید به زندگی در مردان ۶۸٫۶۳ سال و در زنان ۷۳٫۴۱ سال بود. میزان دانشجویان زن در ۲۷ دانشگاه کشور در سال ۸۶-۱۹۸۵، به ۳۲٫۴ درصد رسید. شمار دانشجویان زن دانشگاههای ترکیه به طور مرتب روبه افزایش است، به طوری که تعداد دانشجویان زن در ظرف سی سال گذشته ۱۳ برابر شده است. زنان در ترکیه کمتر به کارهای دولتی روی می آورند و به طور فزاینده ای به دنبال مشاغل علمی و دانشگاهی هستند. زنان نه تنها در رشته های تحصیلی که در گذشته برای آنان جذابیت داشت (علوم انسانی و اجتماعی، و خدمات اجتماعی)، بلکه به رشته های پزشکی، حقوق، مهندسی و علوم پایه نیز وارد شده اند. در سال ۱۹۳۲، تنها یک زن عضو هیأت علمی در دانشگاه بود، ولی ۵۰ سال پس از آن تقریباً ۶ هزار زن در ۲۷ دانشگاه این کشور به تدریس و پژوهش اشتغال داشتند.^{۳۵} مشارکت زنان دارای تحصیلات عالی در شکل گیری و رشد نهضت اجتماعی زنان ترکیه مؤثر بوده است. عده ای از این زنان در سندیکاها و گروههای سیاسی شرکت کرده و مشارکت مؤثر زنان را مطرح نموده اند. در احزاب بزرگ ترکیه نیز بخش زنان ایجاد شده که برحسب اعتقادات مذهبی، غیر مذهبی و سیاسی فعالیت می کنند؛ به عنوان مثال، احزاب بزرگی نظیر راه راست، مام میهن و حزب اسلام گرای رفاه - در دوران فعالیت خود - در درون خود چنین بخشی را ایجاد کرده اند.^{۳۶}

کشورهای حوزه خلیج فارس

طی چند دهه‌ای که از تأثیرات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نفت از اواخر دهه ۱۹۶۰ بر منطقه خلیج فارس می‌گذرد، این کشورها تحولات چشمگیری را پشت سر گذاشته‌اند. رژیمهای منطقه در عین اینکه تلاش کرده‌اند ماهیت سنتی جامعه و در ضمن ساختار سنتی سیاسی را حفظ کنند، دگرگونیهای وسیع اقتصادی را ایجاد کرده و فعالانه پیش برده‌اند. نقش و فعالیت اجتماعی زنان در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس از دیرباز به شدت محدود بوده و امروزه نیز تا حدودی چنین است. با آغاز فعالیتهای اقتصادی مبتنی بر نفت، تحولات اجتماعی و سیاسی گریز ناپذیر بوده و نقش سنتی زنان هم به طرز چشمگیری تعدیل شده است، هر چند که پیشرفت اجتماعی زنان در این کشورها به میزان و قدرت سنتهایی بستگی دارد که در این جوامع ریشه‌ای دیرینه داشته و مانعی بزرگ بر سر راه تحقق این اهداف به شمار می‌رود. در نتیجه این دو عامل، فعالیت اجتماعی زنان در عربستان سعودی و قطر به احتمال دیرتر از سایر کشورهای حوزه خلیج فارس عملی خواهد شد.^{۳۷}

گسترش عظیم آموزش زمینه را برای زنان و همچنین مردان مساعد کرده و فرصتهای گوناگون اشتغال را برای زنان نیز به وجود آورده است. هر چند مشارکت مستقیم سیاسی به ویژه در تشکیلات تازه تأسیس از قبیل عضویت هیأت‌های مشاوره ملی اندک است، اما تحولات آینده به احتمال موجب فعالیت تعداد بیشتری از زنان آن جوامع به عنوان شاغل در پستهای ارشد دولتی و بخش عمومی خواهد شد و آنان حضور جدی تری در مؤسسات آموزشی به عنوان دانش آموز، دانشجو و کادر آموزشی خواهند داشت.^{۳۸} به عبارتی، در دهه‌های اخیر آموزش در تمام کشورهای خلیج فارس از انحصاری بودن برای خانواده‌های شیوخ و سایر افراد طبقه بالا خارج شده و به صورت حقی در آمده است که تقریباً تمام شهروندان به طور فزاینده‌ای از آن بهره‌مند می‌شوند. در دانشگاههای کلیه کشورهای شورای همکاری خلیج فارس داوطلبان مونث پذیرفته می‌شوند. از زمان تأسیس دانشگاه کویت، ۵۷ درصد دانشجویان دختر هستند و در خلال دهه گذشته، ۶۴ درصد از فارغ التحصیلان دانشگاهها را دختران تشکیل داده‌اند. تا اوایل دهه ۱۹۸۰ بیش از ۴ هزار زن کویتی دوره‌های دانشگاهی

را طی کرده و مدارک علمی تحصیلی به دست آورده اند. در بحرین، زنان ۶۵ درصد و در قطر ۶۸ درصد دانشجویان را تشکیل می دهد. بیش از نیمی از کل دانشجویان دانشگاههای قطر، چه در داخل و چه در خارج از کشور، زن هستند. تعداد زنان فارغ التحصیل در دانشگاه قطر تقریباً دو برابر مردان است.^{۳۹} یکی از دلایل افزایش تعداد دانشجویان دختر در دانشگاهها ناشی از طرز فکر خانواده های محافظه کار است که اجازه نمی دهند دخترانشان با پایان بردن دوره دبیرستان، وارد دانشگاههای مختلط خارج از کشور شوند و دلیل دیگر اینکه دختران نوجوان که فاقد امکانات و سرگرمیهای مخصوص به خود هستند، بیشتر به درس خواندن روی می آورند و طبیعی است که با داشتن نمرات بالاتر از شانس بیشتری برای پذیرش در دانشگاهها برخوردارند. پسرانی که دبیرستان را به اتمام می رساند، اغلب به کار گرایش پیدا می کنند، در نتیجه تعداد کمتری از آنان به دانشگاه می روند.

اشتغال

بدیهی است که تعداد اندک جمعیت در کشورهای خلیج فارس به مفهوم اتکا به نیروی خارجی است و روشن است که این اتکا فقط با استخدام زنان که نیمی از نیروی کار بومی کشور هستند، کاهش می یابد. با وجود این، دولتها اغلب از پیروی از این اصل مسلم خودداری کرده اند و استثنا فقط در مورد زنانی است که ضرورت اقتصادی استخدام آنان را ایجاب کرده باشد؛ برای مثال، در بحرین شهروندان مرد و زن باید پا به پای خارجیان استخدام شوند. با این همه نسبت زنان شاغل در کشورهای مختلف از ۱/۱ درصد در امارات متحده عربی (سال ۱۹۷۵) تا ۱۸/۸ درصد در بحرین (سال ۱۹۸۱) متفاوت بوده است.^{۴۰}

اغلب کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس از لحاظ تئوری برای استخدام و پرداخت حقوق، بین زن و مرد فرقی قایل نیستند. به موازات استخدام و اعطای تمام مزایا به تمام شهروندان، مزایایی که به زنان تعلق می گیرد بیشتر شامل مرخصی زایمان و مادر بودن است. اغلب زنان در کادر دولتی در رشته هایی که به طور سنتی به آنان تعلق دارد، از قبیل پرستاری، تدریس، خدمات درمانی و منشی گری به فعالیت می پردازند. متوسط مشارکت

زنان کویتی در نیروی کار از رقم ۱,۴ درصد در سال ۱۹۷۵ به ۱۲,۸ درصد در سال ۱۹۸۰ رسید و در سال ۱۹۹۳ هم به ۲۵,۳ درصد بالغ شد.

مشارکت سیاسی

زنان به دلیل ماهیت استبدادی سیستمهای سیاسی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، موقعیت اندکی برای تصمیم گیری دارند. اگرچه شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس دارای مجلس شورا هستند، اما اختلاف نظری که در مورد استقرار دموکراسی در بعضی از کشورهای عرب مانند قطر و کویت وجود دارد، منعکس کننده وضعیتی است که در تمامی کشورهای خلیج فارس حاکم است و در بسیاری از این کشورها با تکیه بر آداب و رسوم و سنتهای اجتماعی با مشارکت سیاسی زنان مخالف می شود. حتی در قطر، مخالفان مشارکت سیاسی زنان بیانیه ای را به رئیس مجلس تسلیم کردند که طی آن، حق رأی زنان با قوانین اسلام مغایر دانسته شده بود. در کویت از سال ۱۹۶۶ تاکنون، انجمن فرهنگی و اجتماعی زنان طلایه دار مبارزه برای به دست آوردن حق رأی زنان است. دولت کویت در طول چند سال گذشته برای جلوگیری از هرگونه تنش داخلی و حفظ وجهه مناسب جهانی برای جلب حمایتهای بین المللی حرکتی را از بالا به پایین برای ایجاد فرصتهای مساوی بیشتر در سطوح مختلف جامعه آغاز کرده است. تنش میان دولت و مجلس در سال ۱۹۹۹، امیر کویت را وادار کرد که برای جلوگیری از شکل گیری موانعی جهت اعطای حقوق سیاسی به زنان، مجلس هشتم را منحل کند. وی در دوران فترت مجلس، ۶۰ فرمان حکومتی تنظیم کرد و به مجلس نهم ارایه نمود که مهمترین نکته، اعطای حقوق کامل سیاسی به زنان بود. براساس این فرمان، زنان کویتی حق رأی و حضور در انتخابات انجمن شهر و مجالس را از سال ۲۰۰۳ کسب می کنند.

نتیجه گیری

در یک جمع بندی، وضعیت زنان در کشورهای خاورمیانه ای عضو سازمان

کنفرانس اسلامی را با توجه به مباحث مطرح شده می توان از چند جنبه بیان نمود. بعد از جنگ جهانی دوم در اکثر کشورهای اسلامی زنان دارای حق رأی شدند و فقط برخی از کشورهای اسلامی حوزه خلیج فارس هنوز گذر از این مرحله را طی می نمایند و در آینده حق رأی زنان قانونی اعلام می شود. از لحاظ قانونی می توان این کشورها را در چند سطح زیر بررسی کرد:

۱. قانون اساسی؛ ۲. حقوق تجارت؛ و ۳. حقوق مدنی.

۱. در قانون اساسی اکثر این کشورها، زنان و مردان با هم یکسان هستند و تفاوتی بین دو جنس مرد و زن مشاهده نمی شود. در نتیجه، حق انتخاب کردن (رأی دادن) و حق انتخاب شدن در انتخابات برای زنان و مردان یکسان است.

۲. در حقوق تجارت هم هیچ گونه تفاوتی میان زنان و مردان مشاهده نمی شود. در امور تجاری، از لحاظ حقوقی، زن و مرد به یک اندازه می توانند طرف حق و تکلیف قرار گیرند. افتتاح حساب بانکی، مبادرت به عقد قراردادهای بازرگانی، تأسیس هریک از انواع شرکتهای بازرگانی حتی در بسته ترین کشورهای سنتی اسلامی نیز برای زنان یکسان است.

۳. مهمترین وجوه افتراق حقوق زنان و مردان در حوزه مدنی و به بیان دقیقتر در حوزه حقوق خانواده و ارث به چشم می خورد. تعلق حکم طلاق به مردان در اکثر کشورهای اسلامی به غیر از چند کشور، تعلق ولایت و حضانت به پدر، و کمتر بودن سهم ارث زن نسبت به مرد در موارد هم تراز، اهم تفاوتهای حقوقی میان زنان و مردان در قلمرو عظیم حقوق مدنی است. در برخی کشورهای اسلامی تفسیرهای افراطی از قوانین شرعی اسلامی وارد قوانین مدنی شده است که می توان آن را در امر شهادت و دیه ملاحظه نمود. براین اساس، نظام حقوقی اکثر این کشورها بر پایه تساوی کامل بین زن و مرد استوار شده است، اما در حوزه واقعیتهای اجتماعی، رفتارهای تبعیض آمیز با زنان و مردان رنگ و جلوه ای دیگر دارد. در اکثر کشورهای مورد بررسی نیمی از جمعیت تحصیل کرده را دختران تشکیل می دهند (جدول شماره ۱)، اما فرصتهای اشتغال به کار فارغ التحصیلان پسر بسیار بیشتر از دختران است. حتی در پاره ای از مشاغل، از قبیل مشاغل فنی، اصلاً رغبتی به ارایه فرصت شغلی به دختران

وجود ندارد. همچنین، به رغم وجود تعداد فراوان کارمندان زن در ادارات دولتی، این گروه از کارمندان به ندرت فرصت دست‌یابی به سمتهای بالای اداری را پیدا می‌کنند. در این کشورها زن همچنان آسیب‌پذیر است و هرگاه چتر حمایتی خانواده از سر او برداشته شود، مخاطرات یا دست‌کم سختیهای زیادی بر سر راهش قرار می‌گیرد (جدول شماره ۲). تعداد زنان نماینده در پارلمان این کشورها بسیار کم و یا در برخی از کشورهای اسلامی اصلاً وجود ندارد. حجم کار زنان به ویژه در جوامع روستایی بیش از مردان است. در اکثر این کشورها مسئله زنان از مرحله شناسایی «حق» عبور کرده است و در این مرحله آنچه موضوع اصلی و هسته مرکزی مباحث مربوط به زنان است شناسایی توانایی آنان در عرصه مناسبات اجتماعی است. در اکثر این کشورها قوانین به زنان نیز اجازه انتخاب شدن برای نمایندگی پارلمان را داده است (جدول شماره ۳)، اما علت کمی تعداد زنان در مجلس را باید به پاره‌ای از مناسبات اجتماعی و شناخت عمومی نسبت داد. نقش‌یابی بیشتر زنان در زندگی را نمی‌توان از سایر بخشهای جامعه مستقل دانست و انتظار داشت که فقط با تصویب قوانین و بدون توسعه عمومی، زنان بتوانند به موقعیتهای بهتر و مناسبتری دست پیدا کنند.

به طور کلی، درصد بی‌سوادی زنان در همه کشورهای اسلامی بیشتر از مردان است (جدول شماره ۱). اشتغال زنان نسبت به مردان در همه این کشورها کمتر است و امکان نابرابر در ارتقای شغلی زنان در اکثر کشورهای جهان نیز رایج است. مشارکت سیاسی زنان در کشورهای اسلامی به دو گونه است: در سطح توده و نخبگان. در سطح توده در اکثر کشورهای مورد بررسی زنان دارای حق رأی هستند و در انتخابات شرکت می‌کنند، اما مشارکت در سطح نخبگان و سطوح بالای تصمیم‌گیری بسیار اندک است و اگر هم مشارکتی وجود داشته باشد، وابسته به مردان بوده است. به طور کلی، در برخی از کشورهای اسلامی، آداب و رسوم، سنتها و عرفهای مرسوم اجتماعی مشارکت سیاسی زنان را با مانع روبه‌رو می‌سازد.

جدول شماره ۱- نرخ باسوادی در برخی از کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی

کشور	درصد باسوادی	مردان (درصد)	زنان (درصد)	سال
ایران	۷۲,۱	۷۸,۴	۶۵,۸	۱۹۹۴
عربستان	۶۲,۸	۷۱,۵	۵۰,۲	۱۹۹۵
کویت	۷۸,۲	۸۲,۲	۷۴,۹	۱۹۹۵
بحرین	۸۵,۲	۸۹,۱	۷۹,۴	۱۹۹۵
قطر	۷۹,۴	۷۹,۲	۷۹,۹	۱۹۹۵
امارات متحده عربی	۷۹,۲	۷۸,۹	۷۹,۸	۱۹۹۵
یمن	۳۸	۵۳	۲۶	۱۹۹۰
عمان	۸۰	-	-	۱۹۹۵
عراق	۵۸	۷۰,۷	۴۵	۱۹۹۵
اردن	۸۶,۶	۶۵,۵۴	۶۷,۵۶	۱۹۹۵
لبنان	۸۶,۴	۹۰,۸	۸۲,۲	۱۹۹۷
سوریه	۷۰,۸	۸۵,۷	۵۵,۸	۱۹۹۷
ترکیه	۸۲,۳	۹۱,۷	۷۲,۴	۱۹۹۵
مصر	۵۱,۴	۶۳,۶	۳۸,۸	۱۹۹۵

منبع: آمار سازمان ملل متحد

جدول شماره ۲- امید به زندگی در برخی از کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی
(سال ۲۰۰۰)

کشور	امید به زندگی در مجموع	مردان	زنان
ایران	۶۹,۶۶	۶۸,۳۴	۷۱,۰۵
عربستان	۶۷,۷۷	۶۶,۱۱	۶۹,۵۱
کویت	۷۶,۰۸	۷۲,۲۷	۷۶,۹۲
بحرین	۷۲,۹۸	۷۰,۵۸	۷۵,۴۵
قطر	۷۹,۳۸	۶۹,۹۲	۷۴,۹۴
امارات متحده عربی	۷۴,۰۴	۷۱,۶۴	۷۶
یمن	۵۹,۹۳	۵۸,۱	۶۱,۶۴
عمان	۷۱,۷۸	۶۹,۶۶	۷۴
عراق	۶۶,۵۳	۶۵,۵۴	۶۷,۵۶
اردن	۷۷,۳۶	۷۴,۹۴	۷۹,۹۳
لبنان	۷۱,۲۵	۶۸,۷۸	۷۳,۷۴
سوریه	۶۸,۴۶	۶۷,۳۵	۶۹,۶۴
ترکیه	۷۰,۹۷	۶۸,۶۳	۷۳,۴۱
مصر	۶۳,۳۳	۶۱,۲۹	۶۵,۴۷

منبع: آمار سازمان ملل متحد

جدول شماره ۳- سالهایی که زنان کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی از حق رأی برابر با مردان برخوردار شدند

کشور	سال
آذربایجان	۱۹۲۱
لبنان	۱۹۲۶
ترکیه	۱۹۳۴
پاکستان	۱۹۳۷
آلبانی	۱۹۴۵
اندونزی	۱۹۴۵
بوسنی و هرزگوین	۱۹۴۹
سودان	۱۹۵۳
سوریه	۱۹۵۳
مصر	۱۹۵۶
مالزی	۱۹۵۷
تونس	۱۹۵۷
الجزایر	۱۹۶۲
ایران	۱۹۶۳
مراکش	۱۹۶۳
افغانستان	۱۹۶۵
یمن	۱۹۶۷
لیبی	۱۹۶۹
اردن	۱۹۷۴
عراق	۱۹۸۰
عمان	۱۹۹۷

منبع: گزیده مقالات و متون فمینیسم، تهران: انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۸.

پاورقیها:

۱. نسرين مصفا، «نقش مشاركت سياسى در تواناسازى زنان»، فصلنامه سياست خارجى، سال هشتم، شماره ۳، پاييز ۱۳۷۳.
۲. اصل بيست و يكم قانون اساسى جمهورى اسلامى ايران.
۳. شاخصهاى اجتماعى، اقتصادى زنان، واحد آمار انفورماتيك دفتر امور زنان كشور.
۴. پيشين.
۵. گزارش ملى سازمانهاى غير دولتى زنان جمهورى اسلامى ايران، ۱۳۷۵.
۶. گزارش ملى وضعيت زنان در جمهورى اسلامى ايران، ۱۳۷۴.
۷. مركز آمار ايران، سرشمارى ۱۳۷۵.
۸. ناهيد كشاورز، «حريم حساس اشتغال زنان»، فرهنگ توسعه.
۹. نگاهى به نخستين گردهمايى بانك تجارت با زنان بازرگان، «حقوق زنان».
۱۰. روزنامه همشهرى، ۱۳ ارديبهشت ۱۳۷۷.
۱۱. مهر انگيز كار، مشاركت سياسى زنان؛ موانع و امكانات، ص ۱۲۹.
۱۲. پيشين، ص ۱۳۱-۱۳۰.
۱۳. پيشين.
۱۴. هنگامه محمدى، «افغانستان، زنان، سلامتى و حقوق بشر»، نامه.
۱۵. س. اميرى، «زنان نيمه پنهان، نگاهى به وضعيت حقوق زنان در جهان ۲ و ۳»، ترجمان سياسى، شماره ۹۱۲.
۱۶. پيشين؛ و هنگامه محمدى، همان.
۱۷. م. باهر، «سايه سپاه طالبان بر سر زنان افغانى»، ترجمان سياسى، شماره ۳۴.
۱۸. پيشين.
۱۹. «نقض حقوق زنان در افغانستان»، حقوق زنان، شماره ۲.
۲۰. پيشين.
۲۱. روزنامه صبح امروز، ۴ بهمن ۱۳۷۷.
۲۲. هنگامه محمدى، همان.
۲۳. م. باهر، همان.
۲۴. ك. فخر طاولى، «زنان الجزاير يا نيمه شهروندها»، ترجمان سياسى، شماره ۷.
۲۵. پيشين.
۲۶. رضا مرتضوى، «زنان نيمه پنهان»، ترجمان سياسى، شماره ۱۰.
۲۷. صديقه رضايى سپاوشانى، سيمى زن در جهان، سوريه، تهران: مركز امور مشاركت زنان رياست جمهورى و برگ زيتون، پاييز ۱۳۷۷، ص ۲۶.
۲۸. پيشين.
۲۹. «زنان لبنان، فعال در جامعه، دور از سياست»، فصلنامه جمعيت زنان جمهورى اسلامى ايران، شماره ۱۹ و ۲۰، بهار و تابستان ۱۳۷۵.
۳۰. پيشين.
۳۱. حيدر زاده نايينى، «پژوهش درباره وضعيت حقوقى، اجتماعى، سياسى زنان تركيه»، مجله سياست خارجى، سال نهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۴.
۳۲. روزنامه زن، ۲۹ شهريور ۱۳۷۷.

۳۳. صدیقه رضایی سیاوشانی، همان.
۳۴. آمار سازمان ملل متحد.
۳۵. روزنامه زن، همان.
۳۶. حیدرزاده نایینی، همان.
۳۷. جی. ای. پیترسون، «توسعه زنان و مشارکت سیاسی در کشورهای عرب خلیج فارس»، ترجمه فخریه سندسی، فرهنگ، سال دوم، شماره ۱ و ۲.
۳۸. پیشین.
۳۹. پیشین.
۴۰. پیشین.

